

- گوش خود را به من فراگیر و مرا به زودی برهان. برایم صخره‌های قوی و خانه‌ای حصین باش تا مرا خلاصی **2** دهی.
- زیرا صخره و قلعه من تو هستی. به خاطر نام خود مرا هدایت و رهبری فرما **3**
- مرا از دامی که برایم پنهان کرده‌اند بیرون آور **4**
- زیرا قلعه من تو هستی. روح خود را به دست تو می‌سپارم. ای یهوه، خدای حق، تو مرا فدیة دادی **5**
- از آنانی که اباطیل دروغ را پیروی می‌کنند نفرت می‌کنم. و اما من بر خداوند توکل می‌دارم **6**
- اول قرننیاں ایش **13**
- اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخنگویم و محبت نداشته باشم، مثل نحاس صدادهنده و سنج فغان کننده شده‌ام **1**
- و اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم به حدی که کوه‌ها را نقل کنم **2** و محبت نداشته باشم، هیچ هستم
- و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم، هیچ سود **3** نمی‌برم
- محبت حلیم و مهربان است؛ محبت حسد نمی‌برد؛ محبت کبر و غرور ندارد؛ **4**
- اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی‌شود؛ خشم نمی‌گیرد و سوءظن ندارد؛ **5**
- از ناراستی خوشوقت نمی‌گردد، ولی با راستی شادی می‌کند؛ **6**
- در همه چیز صبر می‌کند و همه را باور می‌نماید؛ در همه حال امیدوار می‌باشد و هر چیز را متحمل می‌باشد **7**
- محبت هرگز ساقط نمی‌شود و اما اگر نبوتها باشد، نیست خواهد شد و اگر زبانها، انتها خواهد پذیرفت و اگر علم، **8** زایل خواهد گردید
- زیرا جزئی علمی داریم و جزئی نبوت می‌نماییم، **9**
- لکن هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید **10**
- زمانی که طفل بودم، چون طفل حرف می‌زدم و چون طفل فکر می‌کردم و مانند طفل تعقل می‌نمودم. اما چون **11** مرد شدم، کارهای طفلانه را ترک کردم
- زیرا که الحال در آینه بطور معما می‌بینیم، لکن آن وقت روبرو؛ الآن جزئی معرفتی دارم، لکن آنوقت خواهم **12** شناخت، چنانکه نیز شناخته شده‌ام
- و الحال این سه چیز باقی است، یعنی ایمان و امید و محبت. اما بزرگتر از اینها محبت است **13**
- لوقا ایش **18**
- پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت، اینک، به اورشلیم می‌رویم و آنچه به زبان انبیا درباره پسر انسان **31** نوشته شده است، به انجام خواهد رسید
- زیرا که او را به امت‌ها تسلیم می‌کنند و استهزا و بی‌حرمتی کرده، آب دهان بر وی انداخته، **32**
- و تازیانه زده، او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست **33**
- اما ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه می‌گفت، درک نکردند **34**
- و چون نزدیک اریحا رسید، کوری بجهت گدایی بر سر راه نشسته بود **35**
- و چون صدای گروهی را که می‌گذشتند شنید، پرسید، چه چیز است؟ **36**
- گفتندش، عیسی ناصری درگذر است **37**
- در حال فریاد برآورده گفت، ای عیسی، ای پسر داود، بر من ترحم فرما **38**
- و هر چند آنانی که پیش می‌رفتند، او را نهیب می‌دادند تا خاموش شود، او بلندتر فریاد می‌زد که پسر داودا بر من **39** ترحم فرما
- آنگاه عیسی ایستاده، فرمود تا او را نزد وی بیاورند. و چون نزدیک شد از وی پرسیده، **40**
- گفت، چه می‌خواهی برای تو بکنم؟ عرض کرد، ای خداوند، تا بینا شوم **41**
- عیسی به وی گفت، بینا شو که ایمانت تو را شفا داده است **42**
- در ساعت بینایی یافته، خدا را تمجید کنان از عقب او افتاد و جمیع مردم چون این را دیدند، خدا را تسبیح **43** خواندند